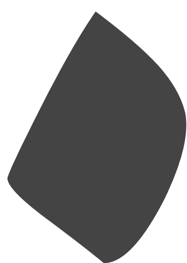


# نقدتطبیقی

## جایگاه انسان در شاهنامه و مهابهاراتا

سیّدجواد زرقانی*



* نقد تطبیقی جایگاه انسان در شاهنامه و مهابهاراتا.
* دکتر نسرین مظفری.
* چاپ اول، تهران: شلاک، ۱۳۸۹.

**کتاب نقد تطبیقی جایگاه انسان در شاهنامه و مهابهاراتا نوشتهٔ نسرین مظفری، مطالعه‌ای تطبیقی است و شاهنامهٔ فردوسی با حماسهٔ هندی مهابهاراتا را به طور تطبیقی بررسی کرده است. این مقاله مروری است بر این کتاب.**

### ۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی از جملهٔ دانش‌هایی اســت که مفهوم واحدی برای آن وجود ندارد و مورد اختلاف بســیاری اســت. در دانشنامهٔ ادب فارسی این مفهوم این گونه تعریف شــده است: «ادبیات تطبیقی از شاهکارهای نقد ادبی است که به سنجش آثار، عناصر، انواع، سبک‌ها، دوره‌ها، جنبش‌ها و چهره‌های ادبی و به طور کلّی، مقایســهٔ ادبیات در مفهوم کلّی آن، در دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف می‌پردازد» (انوشه، ۱۳۷۶: ۴۱).

به طور کلّی، ادبیات تطبیقی دانشی نوین و جدید است. نوپایی آن در ایران نیز سبب گردیده است که آثار چندانی در این زمینه به رشتهٔ تحریر درنیاید. این ضرورتی اســت که توجه بیشتر محقّقین و مراکز آموزشی ما را می‌طلبد.

### ۲. معرفی کتاب

کتــاب نقد تطبیقی جایگاه انســان در شــاهنامه و مهابهاراتا در ۳۱۱ صفحه و ۶ فصل تدوین شده است. ۴ فصل اول در حکم مقدّمه و کلّیات اســت و به مباحثی همچون انواع ادبی، حماســه، تراژدی، رمان، و انسان در ادیان مختلف می‌پردازد. بررسی زندگینامهٔ فردوسی و برخی جنبه‌های کلّی شــاهنامه و نیز نگاهی به حماســه در هند و خلاصه‌ای در ارتباط با مهابهــاراتا، از دیگر موضوعات این چهار فصل اســت. در فصل پنجم و ششم، به عنوان بخش‌های اصلی کتاب، به ابعاد انسان، شامل ابعاد دینی و اخلاقــی، ابعاد فرهنگی و ابعاد اجتماعی و همچنین به نقد تطبیقی این دو حماسه توجه شده است.

### ۳. نقد و بررسی اثر

این کتاب نخســتین اثر نویســنده – بر اساس جســت‌وجو در سایت کتابخانهٔ ملی جمهوری اســلامی ایران– است. اهتمام او در اولین اثرش

به مقایسهٔ دو حماسهٔ بزرگ جهانی، کاری ارزشمند است. بررسی دو متن و دریافت تأثیر و تأثرها و ارتباط آنها و به طور کلّی، میزان اختلاف و اشتراک این حماسه‌ها، از ویژگی‌های مثبت این اثر است. با وجود این، نواقصی چند در این اثر، نگارنده را بر آن داشت تا به صورت مختصر به این موارد اشاره نماید:

**۳-۱.** از جنبه‌های اصلی نقد، موضوع اصلی کتاب است و اینکه نویسنده چه چارچوب تئوریک و چه مسیر استدلالی‌ای را برای اثر خود انتخاب نموده است. موضوع اصلی این کتاب، انسان در شاهنامه و مهابهاراتا است. نکتهٔ اول اینکه وقتی موضوعی بسیار کلّی چون انسان، محور یک پژوهش قرار می‌گیرد، آن هم در دو اثر حماسی بزرگ جهان – که اساساً حول محور انسان هستند – به روشنی می‌توان گستردگی کار را تصوّر نمود. در چنین پژوهشی با این حجم، محقّق در ابتدا باید از آغاز تا پایان، هر دو اثر را مطالعه نماید و مواردی را که در ارتباط با انسان است، یادداشت کند و پس از تعریف چارچوبی برای کار خود، این موارد را تقسیم‌بندی نماید و در پایان به مقایسهٔ اطلاعات هر دو اثر نیز بپردازد. ایراد نخست این است که نویسنده نه تنها به همهٔ موارد اشاره ننموده، بلکه بسیاری از موضوعاتی را که در این دو اثر برجسته بوده نیز مطرح ننموده است. از آن جمله می‌توان به میهن‌پرستی، حفظ آداب و رسوم و مفاخر ملّی، جایگاه شاهان و شهریاری، شاه‌پرستی، جایگاه پهلوانان، آیین کشورداری، اعتقاد به پیش‌بینی و پیش‌گویی و خبر از غیب دادن – که در اساطیر و داستان‌های حماسی جهان امری رایج است –، اعتقاد به فال‌های خوب و بد، طول عمر، انتقام‌گیری، خوارق عادات و پرداختن به افکار عاشقانه و غنایی را – که در شاهنامه داستان عشق‌بازی زال و رودابه، بیژن و منیژه، تهمینه و رستم و ... فراوان است — نام برد (ر.ک: صفا، ۱۳۳۳: ۲۴۱- ۲۵۰).

**۳-۲.** اشکال دوم این است که، این کتاب فاقد مبانی تئوریک تعریف شده است. اثر ادبی‌ای که از منظر نوعی نقد ادبی (ادبیات تطبیقی) بررسی و تحلیل می‌شود، باید بر اساس مبانی نظری و تئوریک جهت‌دار پیش رود. این نظریه‌ها می‌تواند برگرفته از مکاتب غربی باشد، یا فرهنگ و ادب بومی. تا کنون کتاب‌هایی که در ارتباط با ادبیات تطبیقی، در ایران و به زبان فارسی منتشر شده‌اند، تحلیل آثار بوده‌اند، نه مباحث تئوریک. لذا پژوهشگرانی که می‌خواهند در این وادی قلم‌فرسایی کنند، باید چارچوب اثر تحلیلی خود را بر اساس یکی از مکاتب غربی پی‌ریزی کنند؛ چرا که در ایران این گونه مباحث استنباطی و ذهنی است. سه مکتب فرانسه، آمریکا و آلمان، با طراحی و ابداع قواعد و اصولی برای این نوع (ادبیات تطبیقی)، گام‌های مهمی را برای تئوریزه کردن این دانش برداشته‌اند (امین مقدّسی، ۱۳۸۶: ۲۱-۱۷). با این توضیح، این ایراد که نویسنده در مقدمهٔ کتاب به مبانی نظری و مکاتب پذیرفته‌شده از سوی خود اشاره‌ای ننموده، به خوبی نمایان است.

**۳-۳.** ایراد دیگر اینکه نویسنده در مقدمهٔ کتاب از ۵ هدف به عنوان اهداف پژوهش یاد می‌کند. اهدافی که مؤلف با عدم انتخاب مسیر درست، در نیل به آنها کاملاً ناموفق است. هدف اول، وجوه اشتراک و افتراق شاهنامه و مهابهارات است. خواننده پس از مطالعهٔ کتاب متوجه می‌شود مؤلف خیلی مختصر و ناقص، آن هم در پایان کتاب، به این هدف اشاره‌ای نموده است؛ در حالی که به نظر می‌رسد اصلی‌ترین هدف کتاب، همین مورد باشد. یا دربارهٔ هدف دوم، که تبیین نحوهٔ برخورد انسان شاهنامه با عنصر متافیزیک، در مقایسه با مهابهارات است، نویسنده در چند صفحه فقط به تناسخ، جهان پس از مرگ ، تثلیث و خداپرستی می‌پردازد. گویی عنصر متافیزیک در این دو اثر فقط محدود به همین سه مورد می‌گردد. هدف دیگر، روشن شدن جهان‌بینی و زیربنای اعتقادی سرایندگان بیان شده، که این هدف هم دارای نواقصی است. اولاً اینکه بخش عمدهٔ شاهنامهٔ فردوسی، برگرفته از داستان‌ها و تاریخ گذشته است و فردوسی فقط در چند مورد اضافات و ابداعاتی از خود داشته است. به عبارتی، شاهنامه نتیجهٔ ایدئولوژی یک قوم است و علاوه بر این، نمی‌توان دقیقاً مشخص نمود که اعتقادات فردوسی دقیقاً در کجای شاهنامه مطرح شده است؛ هر چند اجمالاً ممکن است روشن شود. دیگر اینکه مهابهارات به وسیلهٔ یک فرد سروده نشده؛ بلکه سرایندگان مختلف داشته است که از حال آنها نیز اطلاع چندانی در دست نیست. بنابراین تعیین مختصّات اعتقادی سرایندگان بر اساس این دو اثر، کاری دشوار و شاید غیر ممکن باشد. سوم اینکه، در هیچ یک از بخش‌های کتاب، نه به صورت مستقل و نه در بین موضوعات دیگر، به این هدف اشاره‌ای نشده است.

**۳-٤.** گاهی نویسنده برای استناد و یا توضیح مطلبی و همچنین به منظورِ عرضهٔ شواهدی برای سخنان و ادّعاهای مطرح‌شده در کتاب یا مقاله، سخنی از دیگران را در متن نوشتهٔ خود می‌آورد. هرچند این کار توان نویسنده برای بیان نظرات و افکارش را افزایش می‌دهد، اما اگر این نقل‌قول حالت افراط به خود بگیرد و به شکل کپی‌برداری درآید، نه تنها توانمندی نویسنده را افزایش نمی‌دهد، بلکه قدرت تحلیل او را نیز می‌گیرد. این دقیقاً ایراد دیگری است که بر این کتاب وارد است. افراط در نقل‌قول و استناد به نوشته‌های دیگران به اندازه‌ای زیاد است که ما نه تنها شاهد تحلیلی از این نویسنده نیستیم، که کتاب به واقع به‌مثابهٔ نوعی گردآوری است. اتّکای بیش از حد به آثار دیگران و نقل‌قول‌های طولانی مکرّر، موجب شده است که حرف اصلی را در این کتاب دیگران بزنند. نتیجه آنکه سهم نویسنده در این کتاب خیلی کم شده است.

**۳- ۵.** دیگر اینکه بسیاری از مباحث و مطالب کتاب از دیدگاه اصلی نویسنده پیروی نمی‌کند. با مروری به متن کتاب، به راحتی می‌توان زاید بودن بسیاری از مطالب را تشخیص داد. نویسنده در فصل اوّل که به نام «انواع ادبی» است، به تراژدی و رمان پرداخته است؛ در صورتی که به موضوع اصلی هیچ ارتباطی ندارد و در مقابل، به ادبیات تطبیقی – که در این کتاب ضرورتی است – به صورت گذرا، آن هم در مقدمه، اشاره‌ای شده است. در فصل دوم، که «انسان در ادیان» نام دارد(صص ۳۵ - ۵۶)، به بررسی جایگاه انسان در دین یهود، مسیح، اسلام و نهج البلاغه و عرفان و تصوّف پرداخته است. در بخش بعد از همین فصل (صص ۵۶ - ۷۰) با عنوان «ادیان باستانی ایران» نیز مطالب بی‌ارتباط بسیار

نقل می‌شـود. در فصل سوم و چهارم، به همین سیاق بسیاری از مطالب نامربوط اسـت. در فصل پنجم و ششم – که فصل‌های اصلی این کتاب هسـتند – نیز نویسنده به بسـیاری از مطالب اشاره می‌کند که کمکی به موضـوع اصلی نمی‌کند. به عنوان نمونه، در ذیل بسـیاری از موضوعات شـاهنامه پیوسته به آیات قرآن و نهج البلاغه اشاره می‌رود؛ در حالی که در عیـن مقدّس بودن این کتب، دلیلی بر اسـتفادهٔ فراوان از آنها در این اثر وجود ندارد. یا در ذیل «خردورزی در شـاهنامه» (صص ۱۹۸ – ۲۱۰)، توضیحات مبسوط و خسته‌کننده‌ای در ارتباط با تعریف خرد، تعریف عقل، انواع عقل و ... ارائه می‌شود که تفصیل این موارد امری بیهوده است.

**۳–۶.** اشـکال دیگـر که در ادامهٔ اشـکال قبلی اسـت، به تطویل و زیاده‌گویـی ایـن کتاب اختصـاص دارد. بعضی از نویسـندگان در ایران کوشـش می‌کنند با فربه‌تر سـاختن حاشـیه از متن، بـه حجم کتاب و فهرسـت منابع ارجاعی خود بیفزایند. این آفتی اسـت که گریبان این اثر را نیز گرفته اسـت؛ به عنوان نمونه، در صفحهٔ ۱۴۹ عنوان مبحث «ابعاد دینی و اخلاقی انسـان در شـاهنامه و مهابهاراتا» است. نویسنده یک بار در فصل دوم دربارهٔ ادیان بحث می‌کند و باز دوباره در اینجا واژهٔ «دین» را تعریف می‌کند، سـپس به نظر ماکس مولر و دانشـمندان غربی دربارهٔ دین و توضیحات بی‌حاصل دیگر می‌پردازد. یا در صفحهٔ ۱۵۳ که دربارهٔ اعتقاد به مرگ است، به آیه‌ای از قرآن اشاره نموده است که هیچ ارتباطی به اعتقاد به مرگ ندارد (همچنین نگاه کنید به صص ۱۶۳ و ۱۹۸و ۲۳۱ و... یا مباحث نامربوط یا مباحث تکراری را در بخش‌های مختلف کتاب).

**۳–۷.** ایـراد دیگر، دربارهٔ چهارچوب اصلی بحث، یعنی ابعاد انسـانی در این دو حماسـه است. نویسـنده ابعاد انسانی را به ۳ گروه «ابعاد دینی و اخلاقـی»، «ابعاد فرهنگی» و «ابعاد اجتماعی» تقسـیم نموده اسـت. اشـکال این است که بسیاری از امور انسـانی، قابل تعیّن بر یکی از ابعاد فوق‌الذکر نیستند و تعیین مرزهای مشخص برای آنها کاری دشوار است؛ پس انتخاب چنین تقسـیم‌بندی‌ای از سوی نویسـنده برای فرضیهٔ خود اشـتباه بوده است. به عنوان نمونه، نویسنده امید و امیدواری، بخشندگی، فروتنی، رازداری، عبرت، عفو و گذشـت و پندپذیـری را جزو ابعاد دینی و اخلاقی انسـان محسـوب نموده است. آیا این موارد نمی‌توانستند جزو ابعاد فرهنگی یا اجتماعی باشـند؟ یا داد و دوراندیشی جزو ابعاد فرهنگی انسـان در نظر گرفته شـده اسـت؛ آیا دین به این موارد سفارش ننموده اسـت؟ آزادی، اعتدال، بشردوستی، شادی، کوشش، مشورت و مردانگی، مواردی اسـت که جزو ابعاد انسانی به حساب آمده‌اند؛ در صورتی که هم در مقولهٔ دین و هم در مقولهٔ فرهنگ می‌گنجند. نتیجه اینکه انتخاب این چهارچوب و این نوع تقسـیم‌بندی برای فرض نویسـنده دقیق و مناسب نبوده است.

**۳–۸.** از جملهٔ شروطی که برای پویندگان قلمرو ادبیات تطبیقی ذکر شده، آشنایی آنها با زبان هر دو اثر است. کتاب از سعدی تا آراگون، نوشتهٔ جواد حدیدی، از نمونه‌هایی اسـت که در آن نویسندهٔ فارسی‌زبان به زبان فرانسـه نیز تسـلط کاملی دارد. مخاطب با بررسی کتاب به این اطمینان می‌رسـد که مؤلف بسیاری از منابع فرانسـوی‌زبان را هم دیده است. در مقابل، هنگامی که نویسـنده به هر دو زبان آشـنا نیست، تنها می‌تواند از کتبی اسـتفاده نماید که به زبان مادری او ترجمه شـده باشد و از این رو بسـیاری از منابع دست‌اول و باارزش از دسترس نویسنده خارج می‌گردد. مسـلّط نبودن مؤلف به زبان هندی – که خود نویسنده هم به آن اذعان دارد – و کمبود منابع اطلاعاتی دربارهٔ حماسـهٔ مهابهاراتا در ایران، باعث گردیده است که خواننده با دیدهٔ تردید به این کتاب بنگرد.

**۳– ۹.** یکدست نبودن معادل لاتین اسامی هندی و غیر آن، به طوری که برای برخی اسامی، معادل لاتین کلمات ذکر شده و برای بعضی ذکر نشده است؛ برای نمونه: «کرمه» (ص ۷۵) «ویشنو اسمریتی»، «گیتا» و «چارواکا» (ص ۷۶)، «یوگه» و «مهاویرا» (ص ۸۱) «کشتریه» (ص ۸۵)، «نیروانا» (ص ۸۸)، «ارجن» (ص ۲۵۷) و...

**۳–۱۰.** از اشکالات شـکلیِ کتاب این است که کتاب فاقد هر گونه نمایه اسـت. هدف از نمایه این اسـت که به خواننده نشان داده شود که کجا می‌تواند به اطلاعات مورد نظر خود دسـت یابد؛ از این رو، جایگاه و کارکرد نمایه دارای اهمیت و سـودمندی ویژه‌ای است. جای خالی برخی نمایه‌ها، همچون نمایهٔ اسامی اشخاص، در این کتاب احساس می‌شود.

**۳–۱۱.** اشـتباهات چاپی، خصوصاً در ابیات شاهنامه، بسیار به چشم می‌خورد. از جمله می‌توان به این موارد اشاره نمود:

به دانش دو دست ستیزه ببند
چو خواهی که از بد نیایی گزند (ص ۲۱۵)
«نیابی» صحیح است.

یک نغز بازی کند روزگار
که بنشاندت پیش آموزگار (ص۲۱۴)
«یکی» صحیح است.

به هر کاری با هر کسی داد کن
ز یزدان نیکی‌دهش یاد کن (ص۲۱۲)
«کار» صحیح است.

که تخت کیان چون تو بسیار دید
نخواهد همی با کسی آرامید (ص ۱۶۷)
«آرمید» صحیح است.

و...

### پی‌نوشت

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

### کتابنامه

– امین مقدّسـی، ابوالحسـن، ۱۳۸۶، ادبیـات تطبیقی، با تکیـه بر مقارنهٔ ملک‌الشعرای بهار و امیرالشعراء احمد شوقی. تهران: دانشگاه تهران.
– صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۳۳، حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
– قاسـم‌نژاد، علـی، ۱۳۷۶، «ادب تطبیقـی». دانشـنامهٔ ادب فارسـی. به سرپرستی حسن انوشه. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.